

غزل

رئیس احمد نعمانی*

زین تماشاها که من در روز و شبها می‌کنم کی توانم گفت آنچه من تماشا می‌کنم
هر که دارد چشمِ بینا، مدحِ زیبایی کند من دلی دارم که مدحِ چشمِ بینا می‌کنم
زخمهایی خورده‌ام از دستِ یاران و هنوز من دعای خیر هم از بهرِ اعدا می‌کنم
چون به زیر خاک رفتند و نگردیدند باز من نه رشکی بر فرِ جمشید و دارا می‌کنم
آنکه آدم‌زاده را درسِ بهیمی می‌دهد من از آن فرهنگِ مغرب‌زا تبراً می‌کنم
این سگانِ بی‌حیا، با دانش و آدم نما شرم دارد خامه، گر وصفی از اینها می‌کنم
کی توانم رست از جورِ بتانِ شرق و غرب تا نه روی سوی مکه و بطحا می‌کنم

اشک را دارم به حدّ اشک در چشمم رئیس

تا نشورد دهر اشکم را که دریا می‌کنم

* * *

*- استادیار فارسی مدرسهٔ اس.تی.اچ. دانشگاه اسلامی و مدیر مرکز مطالعات فارسی، علیگره.